



## تذکر تاریخ

سیامک شمس

و وارستگی و داناشدن انسان به احوال اشیاء و امور یعنی علم او به اعیان اشیا، چشم غیب‌بینش را باز می‌کند و وجه خدا منظر نظرش می‌شود. اما، تاریخ حصولی یعنی یاد پریشان و وقت مشوش. یاد حصولی بدون ذکر امانی است. از این دو منظر، عالم انسانی هم عالم دیدار و هم عالم بی‌دیدار است. در اشاره به دیدار، حافظ می‌گوید:

تاریخ عیش ما شب دیدار دوست بود  
عهد شسباب و صحبت احباب یاد باد

در عالم امکان، هر تحقیقی موقوف به وقت است و دور زمان عرصه‌ی ظهور و خفای حقیقت. فقه‌الغه «اتیمولوژی» کلمه‌ی «تاریخ» بیانگر آن است که حقیقت، باطن واقعیت است و حقیقت، تاریخی است. اصل آن بر حسب زبان قبائل قدیم عرب، آرَخ یا وَرَخ است که با oras یونانی و «هور» فارسی هم‌ریشه است. هور در زبان فارسی به معنی وقت و بخت بوده و oralogies یعنی ساعت، زمان، وقت. ذات اصیل انسان، زمان خاص خود را دارد. اصل ذات انسان بقیه‌الله است، چون او متعلق به زمان باقی است. از اینجاست که وقت با حقیقت مرتبط است و تاریخ انبیاء دامنه و ادامه‌ی آن است. تاریخ انبیا، تاریخ فاعلیت

گزارش حکمی تاریخ، بیان حقیقت و ماهیت آن است. چون گزارش به معنی گزارنده‌ی معانی است. اما، سخن از تاریخ به معنی سخن از وجود است و تجلی ادواری آن بر موجود انسانی و گزاره‌ی اصلی آنکه تاریخ، تاریخ وجود است.

زمان، افق درک وجود است و زمان بدون انسان معنی ندارد. در عالم، حدوث هر چیز یعنی وقوع آن در زمان. از اینجاست که انسان تاریخ دارد، چون موجودی تاریخی است. لذا در آیین‌ی تصور ما نیست که انسانی بدون تاریخ باشد و هر جا سخن از بی‌وقتی و بی‌تاریخی می‌رود، منظور تاریخ مجازی و عاری از معنا و فنازده است.

انسان میان حق و باطل سیر می‌کند، اهل قرب و بعد است و بر این مینا، وقت او یا رحمانی است یا شیطانی. وقت رحمانی، ایام شریف قدسی و مرتبه‌ی تجلی اسم اعظم است. لذا، عهد اصیلی که انسان دارد عهد الست است نه عهد فلک‌زده. در عالم انسان، تاریخ حقیقی یعنی وقت‌یابی، یعنی یاد حضوری و نه یاد حصولی. بدین معنا، تاریخ حضوری عبارت است از یاد وقت ساحت اقدس. در این ساحت، دیدار، دیدار حق است و انسان بر حسب فطرت خود و در سرّ سویدایش طالب این دیدار است. در این مرتبه، فنا

به غیب و قضای الهی است و امت واحده‌ی سرآغاز تاریخ و حقیقت شرق، تجلی همین معناست.

پیامبران، عهد فطری خلق با خداوند را به آنان متذکر می‌شوند و تاریخی را آغاز می‌کنند که قضای الهی رقم می‌زند. انسان، تاریخ‌ساز نیست، بلکه عهدی که با جانان دارد، تاریخ را ساری و جاری می‌کند و از آنجا که انسان میان حق و باطل سیر می‌کند، عالم هم مختص به اوست و هیچ موجود دیگری عالم ندارد، لذا وقتی انسان به سوی باطل سیر می‌کند، عالم هم برای او رنگ می‌بازد و بی‌معنی می‌شود، همان‌گونه که برای حیوان محدود و به منزله‌ی بی‌عالمی است. انسان موجودی است که با تفکر و تدین و تاریخ، معنا می‌یابد. در زبان سانسکریت و زبان‌های اصیل باستانی، دین و تفکر یک معنی داشته و کلمه «دنا» از آن جمله است. در یونان قدیم نیز تا مدت‌ها این معنا حضور داشته، چنان‌که در نظر پارمیندس وجود و تفکر یک چیز است و وجود در تفکر به زبان می‌آید. در لسان انبیاء، تفکر و دین یک مینا و یک معنا دارند. دعوت قرآن کریم به دین و به تفکر هم در یک جهت و یک مقصد است. از این حقیقت قدسی و متعالی است که وقت رحمانی به سراغ انسان می‌آید و انسان موحد مظهر اسماء حسنی و تاریخ اصیل می‌شود که مهم‌ترین مشخصه‌اش تشکیل جامعه‌ی توحیدی و امت واحده است. تاریخ حقیقی، تاریخ تجلی اسم اعظم و کل مطلق است.

تاریخ، قضای الهی است و هر حادثه‌ای ممکن است راضی به رضای خداوند باشد و یا نباشد، یعنی فقط مقتضی به قضای او باشد. در تاریخ، هم چراغ مصطفوی هست، هم شرار بولهبی. هم فرّ یزدانی هست، هم شرّ شیطانی. انسان، جامع میان کفر و ایمان است و از اینجاست که چون تاریخ مطرح می‌شود، زمان فانی و باقی و ادوار نیز مطرح می‌گردند. ادیان قائل به ادوارند و ادوار به معنی آن است که تاریخ دوری است. لازمه‌ی توجه به ادوار آن است که ما عالم را بر حسب گذشته و حال و آینده ببینیم و درک کنیم. تاریخ عین حقیقت یا ناقحیقت است، چون حقیقت را به هر دوری ظهوری است با یک اسم، اعم از آنکه اسم هادی باشد یا اسم مضل. هر یک از انبیا مظهر اسمی است و خود مردم را به همان اسم دعوت می‌کند. در هر دور، عالم انسان نیز تغییر می‌کند، چون مظهر اسمی دیگر می‌شود. وقت و دوره با عالم ارتباط دارد و وقت هر دوره غیر از وقت دوری دیگر است. چون تاریخ وجود، تاریخ ظهور و خفای حقیقت است. انسان هر چه از حقیقت دورتر می‌شود، خود را در یک نامنی تاریخی می‌یابد و حسرت ایام گذشته را می‌خورد. پس از سپری شدن دوری امت واحده‌ی آغاز تاریخ، عصر اساطیر آغاز می‌شود و به دنبال آن دوری فلسفه و دوری پس از فلسفه ظاهر می‌گردد. دوری امت واحده‌ی پایان تاریخ، آخرین دوره خواهد بود که همچون آغاز، تجلی اسم اعظم را در پی خواهد داشت. هندی‌ها، ادوار تاریخی را تا پایان آخرالزمان به چهار دوره تقسیم کرده‌اند که چهارمین آن‌ها کالی یوگا یا عصر ظلمت نامیده شده است.

تفکر، تاریخی است و حکمت دینی و فلسفه، گواه این حقیقت‌اند. هر دوری تاریخی با آگاهی، خودآگاهی و دل‌آگاهی آغاز می‌شود و چون دوری بزرگواری فرهنگ آن به سر می‌رسد، تمدن جانشین آن می‌شود. اشیپنگلر معتقد است که تمدن مومیایی فرهنگ است و کلا تمدن، جهانی می‌شود، اما فرهنگ جهانی نمی‌شود. تحقق حقیقت، حقیقتی که در سرّ سوادای بنی آدم است، بدون فکر و ذکر، بدون علم به حقیقت اشیا و بدون آشنایی با علم الاسماء تاریخ میسر نمی‌گردد. بشر هر چه از عصر انبیاء دورتر می‌شود، به تفرقه گرفتار می‌آید. در جوامع توحیدی دین و ملت اصالت دارند، اما در جوامع شرک، کیش و نحل که معناهای متفاوت دارند، جانشین آن‌ها می‌شوند. کیش‌داری در مقابل دینداری و بازگشت آن به ظاهر پرستی است و بازگشت ملل به کتاب و سنت است، در حالی که بازگشت نحل، دیگر به

کتاب و سنت نیست.

تاریخ هم به معنی ظهور زمان باقی اخروی است و هم به معنی ظهور زمان فانی دنیوی. تاریخ رحمانی، نورانی است، لطیف است، فیاض است و در بُن بخشی خود، راه می‌نماید و انسان را به بهجت و سعادت می‌رساند. اما تاریخ شیطانی، قهرآمیز و ظلمانی است و طریق باطل آن به فجایع و مصائب ختم می‌شود.

تاریخ حصولی، در غایت خود، تاریخ زمانه‌ی غیبت حق و کفر جلی است. تاریخ کنونی غرب و ماهیت آخرالزمانی آن معطوف به این غایت است. این تاریخ هم دوری از ادوار است، اما تاریخ‌نویس غربی و فیلسوف مدرن قائل به ادوار نیست و تاریخ را در کلیت خود به صورت خطی مشاهده می‌کند. تاریخ خطی، جنبه‌ی کمی دارد، غایتش دنیوی و معطوف به پیشرفت مادی است.

تاریخ غرب، نمونه‌ی بارز یاد حصولی است. این تاریخ، که فراگیر و جهانگیر است، ماجرای بی‌سابقه‌ای را رقم زده است، چنانکه همه‌ی اقوام و ملل کنونی جهان را یک صورت نوعی غربی است و اختلاف اقوام و ملل همه در مواد تاریخی آن‌هاست نه صورت نوعی آن‌ها که همان صورت نوعی غرب است. به عبارت دیگر، اختلاف تمدن‌های شرقی کنونی در مواد است نه در صورت‌ها و صورت نوعی همه‌ی تمدن‌های مشرق‌زمین امروز همان صورت نوعی تمدن غرب است. در عصر حاضر، برای متفکر اصیل، پرسش از حقیقت تاریخ همان‌قدر مطرح است که پرسش از حقیقت وجود و ذات انسان. اینک که تاریخ غرب سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌های جهان را تحت تأثیر قرار داده و تابع حوالت خود ساخته است، اقوام و ملت‌ها با بحران هویت مواجه شده‌اند، چون تفکر متافیزیک غربی بر آن است که همه‌ی وقت‌ها یکی است و آن وقت غربی است. بر این مینا، تاریخ سیر خطی دارد و عالم انسانی کلا بر یک منوال است. در این تاریخ که استوار است به علم مدرن، بشری ظاهر می‌شود که تک‌ساحتی است، دل در گرو واقعیات و کثرات این جهانی دارد و جز به نفس خویش به چیزی اصالت نمی‌دهد. در این میان، تاریخ مفهومی نیست‌انگارانه (nihilistic) می‌یابد و وجه حصولی و ظاهری و کژاندیشانه‌ی آن برجسته می‌شود. تاریخ‌نویس که خود عنوان سوژه را دارد، انبوهی از حوادث گوناگون را، که مربوط به گذشته‌ی مرده‌اند، بر اساس طرح ذهنی خود تنظیم کرده و ارائه می‌دهد. در اینجا، دیگر مجاللی برای یاد و تذکر نیست و گذشته، تابع اکنون است. البته، این شیوه صورتی وسیع، متنوع، متضاد و نظریه‌پردازانه دارد که از آن به علم مدرن تعبیر می‌شود و تابع وقایع‌نگاری (historiography) است.

از عهد باستان تاکنون همه‌ی اقوام و ملل بر اساس دین و سنن فکری خود درکی از معنای تاریخ داشته‌اند که جنبه‌ی اساسی داشته و هویت آن‌ها را مشخص می‌کرده است. با ظهور تاریخ جدید غرب و تهاجم استعماری و تکنیکی غربی‌ها به سرزمین‌های دیگر، تاریخ سایر اقوام و ملل از سیر خود بازماند و معنای خود را نمان ساخت. چون این اقوام و ملت‌ها ناگزیر شدند در حاشیه‌ی تمدن غرب و بسته به آن به حیات خود ادامه دهند، راه تقلید در پیش گیرند و در ذیل تاریخ غرب، خود را توجیه و معنا کنند. برای بسیاری از آن‌ها تاریخ تجدد، تاریخ ازهم‌گسیختگی و پریشانی بوده و بحران‌های مصیبت‌باری را پدید آورده است.

در طی دوران چهارصدساله‌ی مدرن، برخی از متفکران اروپایی به انتقاد از زمانه و بینش تاریخی مدرن پرداخته و همواره در مورد تشدید بحران هشدار داده و تا آنجا پیش رفته‌اند که این تاریخ را تاریخ فاوستی لقب داده و عصر را عصر ظلمت نامیده‌اند. چون به عقیده‌ی آن‌ها اینک دهر و زمان فانی است که اصالت یافته و انسان را در دام خود اسیر ساخته است. اشیپنگلر و نیچه نه تنها افول غرب را مطرح کرده‌اند، بلکه معتقدند که تفکر غربی از دوره‌ی یونان به بعد در سراسرایی بوده است. به دنبال آن‌ها، مارتین هیدگر با تفکری جدی و

## دو نگاه

عصر حاضر، عصر اضطراب و اضطراب است. مدرنیته از حقیقت تاریخ و گذشته فرار می‌کند و به صورت عجیبی گرفتار اکنون‌زدگی و ناپایداری است. به عبارت دیگر، مدرنیته، به معنی سوژکتیویته، عدم قطعیت و بیم و مخاطره است و تاریخ آن، تاریخ تهی از تقدس و آخرت‌بینی است

اصیل به بازنگری تفکر غرب و مآثر و سنن آن می‌پردازد و با اتکا به مبادی حکمت‌انسی باب تازه‌ای را در این زمینه می‌گشاید. در تاریخ معاصر غرب، تفکر هیدگر استثنایی و خلاف‌آمد عادت است و نظر او در باب تاریخ، مقابل نظر مرسوم و رایج مدرن است. تفکر هیدگر در کنار همگی وجوه جامعش، برای غرب جنبه‌ی خودشناسی و برای دیگران جنبه‌ی غرب‌شناسی دارد.

دنیای مدرن امروز، دنیایی آخرالزمانی است که با ظهور فرد منتشر و جمع منتشر، خود را می‌نمایاند. حیوان، تاریخ ندارد. اما فرد منتشر نیز تشبه به حیوان می‌کند و به تبع آن تفکر ستیز و تفکر گریز است. بدیهی است که دور او، دور فانی و تاریخش، تاریخ مجازی است. فرد منتشر، قائل به کل و ماهیت نیست. او وضع موجود و اصلاح جزئی در آن را بهترین وضعیت می‌داند، غافل از آنکه با مسخ و نسخ و فسخ این تاریخ، بن‌بست و فروپاشی در پیش خواهد بود. بحران‌های حاد کنونی، پیش‌درآمد آینده‌ی پست‌مدرنیسم است.

وجود انسان، مساحات مختلف دارد. به نظر حکمای انسی، انسان هم غرب وجود خود را دارد و هم شسرق وجود خود را. یعنی هم اهل تحقیق است و هم اهل تحقق. انسان چون سیر می‌کند، می‌تواند ساکن در مقام شرقیه باشد و یا ساکن در مقام غربیه و یا یک وجه بر وجه دیگر غلبه داشته باشد. ظهور غرب بعد از یونان و غلبه‌ی آن بر جهان پس از رنسانس، شرق وجود آدمی را محجوب ساخته است. در این دوره، مفهوم به جای معنا نشسته و حصول در جای حضور. اینک، کلمه‌ی تاریخ مفهومی انتزاعی است تا معنایی انضمامی. علم تاریخ، تابع علوم انسانی جدید و فاقد فکر و ذکر متعالی است. در زبان آلمانی، دو کلمه‌ی *historie* و *geschichte* برای تاریخ به کار می‌رود که اولی به معنی ماجرا و دومی به معنی خبر دادن از گذشته است. *geschichte* یاد حضوری، تاریخ حضوری و تاریخ به معنی قدوسی و ماورایی لفظ است، اما *historie* یعنی تاریخ حصولی. از لحاظ ایتیمولوژی، اسطوره *historie* یکی است و *historisme* را می‌توان به اصالت اسطوره تعبیر کرد. از این منظر است که عصر حاضر، عصر اساطیر و امانی است و غرب در موقف و میقات خود، چهره‌ی *historic* دارد. هیدگر، دو کلمه‌ی *historie* و *geschichte* را بسیار به کار برده و معتقد است که *historie* مرگ تاریخی است، در حالی که غربی امروز و به تبع آن جهان زیر سلطه‌اش، هیستوریک فکر می‌کند. همین بحران سبب گردیده که تاریخ مدرن همچون تاریخ نیست‌انگاری نمایان شود. در این دور، تاریخ حقیقی چنان بی‌رنگ و کند می‌شود که انسان را در یک شبه عالم مصنوعی و مکانیکی و مجازی به مرز بی‌تاریخی سوق می‌دهد. از این منظر، تاریخ غرب، تاریخ بی‌وقتی است و انسان دل‌آگاه ناگزیر است که در این عسرت و بی‌وقتی طلب وقت کند.

تاریخ‌پرستی جدید، اصرار بر هیستوریسم دارد و تحریف تاریخ است. باطن غرب، خودبنیادی (*subjectivite*) است و خودبنیادی، حجاب میان انسان و وجود است. خودبنیادی زبان را ویران می‌کند. زبان هم که ویران شد، تاریخ مسخ و نسخ می‌شود. زندگی کردن در یک تمدن ضد معنوی و غیر و حیایی عین مخاطره است. انسان یا باید با مظاهر دجالی آن به مبارزه برخیزد و یا مقهور و منکوب آن گردد و راه فنا در پیش گیرد. در اینجا نیز مانند هر جای دیگر، انسان خود را در تاریخ می‌یابد و شناسایی می‌کند و به تبع آن راه سعادت یا شقاوت در پیش می‌گیرد.

گسست‌تاریخی به معنی گسست یاد و خاطره است. این گسست سبب به وجود آمدن انسان‌هایی می‌شود که نه تاریخی دارند و نه ریشه‌ای. در این ورطه، همدلی و هم‌زبانی از میان می‌رود و تفرقه و نفاق و شتاب و شتات جای آن را می‌گیرد. اما، وضع موجود را هیچ‌کس و هیچ چیز نمی‌تواند حفظ کند. چون، این کارخانه‌ای است که تغییر می‌کند و در هر گشتگاه یا منقلب تاریخ، حوالت جدیدی

رقم می‌خورد و وجود، چیزی دیگر می‌گوید. تاریخ تکرارناپذیر است. چون هر روز، روزی نو به زبانی نو است و (کل یوما هو فی شأن).

هر تاریخی، بر حسب سیر و مرتبه‌ی باطلش، با بحران و تب و مرگ به پایان رسیده است. اما، تاریخ‌کنونی غرب که با بحران آخرالزمان نمایان است، و رای همه‌ی تاریخ‌هاست و بحران آن گسترده‌تر از تمامی بحران‌های تواریخ اقوام و ملل گذشته‌ی جهان است. غرب، مدعی علم است و صورت نوعی آن، غیر از صورت کفر و نفاق قدیم است که رنگ جاهلیت و بدویت داشته است. این دوره به نام‌های مختلف مانند عصر تکنولوژی، عصر اطلاعات، عصر ارتباطات، عصر فضا و غیره نامیده شده‌است که همه در دل یک تاریخ قرار دارند و آن تاریخ مدرنیته است. عقلی که بشر غربی از آن بهره می‌برد، عقل انتزاعی است و نه عقل انضمامی. بر پایه‌ی این عقل، تفکر به سبب‌رئیتیک یعنی به دانش‌گردآوری و پردازش اطلاعات افول کرده است. از این عقل، علم و تکنولوژی به وجود آمده و تاریخ اتوماسیون و مکانیزاسیون رقم خورده است. اینک، در عصر فراصنعتی و دوره‌ی پست‌مدرن که جامعه‌ی اطلاعاتی و انقلاب الکترونیکی تحقق پذیرفته، بحران ماهوی مدرنیته نیز عمیق‌تر و حادث‌تر شده است. طبقه‌ی حاکمه‌ی این جامعه را فن‌سالاران، دیوان‌سالاران و سرمایه‌داران تشکیل می‌دهند که بر پایه‌ی رقابت و اختلاف طبقاتی به تنظیم و اداره‌ی امور مشغول‌اند. اینان با اندیشه‌ی غلبه بر طبیعت، تسخیر عالم و ارضاء اهواء نفسانی خواسته‌اند که جهان را بدون خدا بفهمند و در آن بدون اعتقاد به او زندگی کنند و مردم را هم در این دایره نگه دارند. نتیجه‌ی زندگی در چنین فضای، برای انسان به‌جز خلا معنوی، از خودبیگانگی، سقوط در بی‌معنایی و بی‌خانمانی چیزی در پی نداشته است. امروزه، نیست‌انگاری به حد نصاب خود نزدیک شده و آثار استیصال در جوامع مدرن و مدنی آشکار گشته‌است، تا آنجا که برخی تمنای گذشت از دوره‌ی جدید را دارند، چون دریافته‌اند که دوری از حقیقت و جدایی از تقدس، مترادف با مهجوری و بی‌خانمانی است و انسان در کنه‌ذات خود، ذرّف‌ترین و پنهان‌ترین بنیاد هستی و نهایت خلوص و سادگی خود، طالب کل مطلق و هویت غیب است.

عصر حاضر، عصر اضطراب و اضطراب است. مدرنیته از حقیقت تاریخ و گذشته فرار می‌کند و به‌صورت عجیبی گرفتار اکنون‌زدگی و ناپایداری است. به عبارت دیگر، مدرنیته، به معنی سوئزکتیویته، عدم قطعیت و بیم و مخاطره است و تاریخ آن، تاریخ تهی از تقدس و آخرت‌بینی است.

تاریخ غرب که تاکنون انانیت بشری را رشد داده و همه‌ی امکانات خود را به کار گرفته و به پایان برده است، دوره‌ی مسخ خود را می‌گذراند و هنوز به نسخ نرسیده است. در دوره‌ی مسخ، دیگر تاریخ رشد نمی‌کند و فساد در کار می‌آید.

این فساد، بدبختی و نکبت به بار می‌آورد و علائم پایان تاریخ و آخرالزمان را عیان‌تر می‌سازد. قارعه، زمان دارد و چون ساعت آن فرارسد، حادثه‌ی بزرگ رخ خواهد داد. در روایات عمیق شرق و اسلام آمده‌است که در آخرالزمان، به واسطه‌ی مصائب و مضایق دهر، موجودیت کل بشر به خطر می‌افتد و همه چیز به مویی بند می‌شود، اما نهایتاً این مو پاره نمی‌شود. آخرالزمان یعنی نهایت ظلمت شب کثرت. آشکار است که اسم و صورت نوعی چنین زمانی به آسانی هم از میان نمی‌رود، اما در ظلمات آن است که نوری شروع به درخشیدن می‌گیرد. با این نور است که تاریخ عوض می‌شود، چون بشر بار دیگر از عهد فلکی می‌گذرد و می‌رود به عهد الست و پیمان قدیم، به آنجا که انسانیت و عین ثابت او قرار دارد، به رواق موجود. به همین جهت در مورد فرج بعد از شدت گفته‌اند که نجات از جایی می‌آید که خطر آمده است.

## دو نگاه

گسست تاریخی به معنی گسست یاد و خاطره است. این گسست سبب به وجود آمدن انسان‌هایی می‌شود که نه تاریخی دارند و نه ریشه‌ای. در این ورطه، همدلی و هم‌زبانی از میان می‌رود و تفرقه و نفاق و شتاب و شتات جای آن را می‌گیرد



## پی‌نوشت

۱- در این مقاله، در باب ایتیمولوژی، از معادل‌گذاری دقیق و عالمانه مرحوم استاد سید احمد فردید بهره گرفته و در جهت طرح موضوع نیز از تعابیر و اصطلاحات و معنای باطنی تقریرات و اشارات حکمی استاد به قدر بضاعت استفاده شده است.